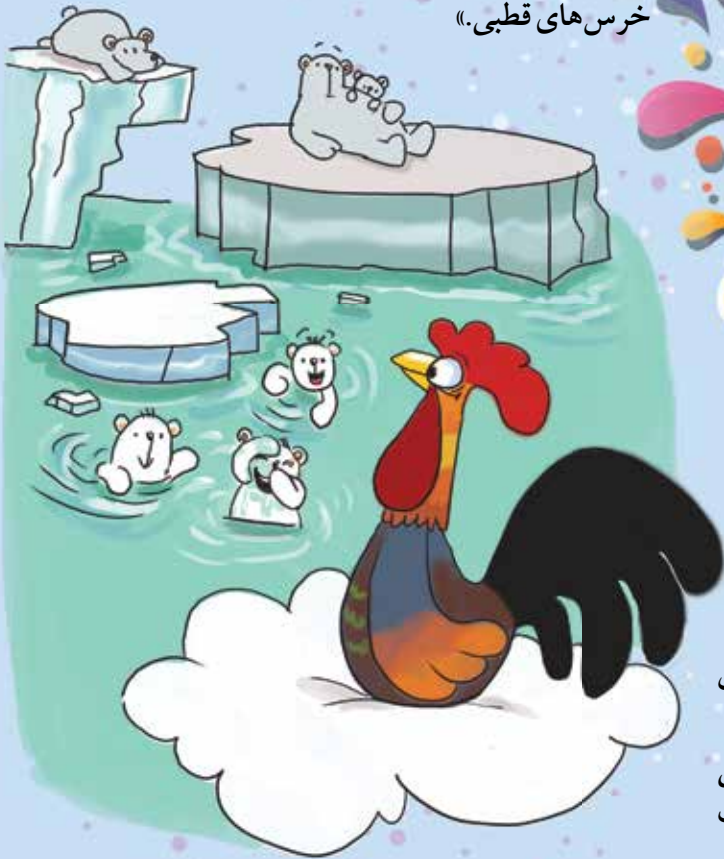


خروس پرید روی شاخه درخت و از آن بالا برای ابر سفید بال تکان داد و گفت: «لطفاً منو ببر محله‌ی خرس‌های قطبی.»



۱ خروس بی محل تصمیم گرفته بود به قطب شمال برود. چرا؟

چون وقتی داشت مشق می‌نوشت، کشف جالبی کرد. کلمه‌های «خرس» و «خروس» را روی خاک باغچه نوشت. این طوری:

خرس / خروس

بعد به اسم خودش دقت کرد و دور حرف «و» خط کشید. این طوری: خر (و) س

پیش خودش گفت: چه جالب! خرس‌ها و خروس‌ها فقط کمی با هم فرق دارند. هر طور شده باید آن‌ها را پیدا کنم!

در قطب شمال، خروس از بالای ابر سفید تالابی پرید روی یک تکه یخ و دید عده‌ای جانور پشمالی سفید توی آب خیلی سرد مشغول شنا هستند و آب‌بازی می‌کنند.

خروس که نوکش از سرما تق تق می‌لرزید، گفت: «قوقو لولی قوقو قوقو شُ شُ شما کی هستید؟ چی هستید؟»

یکی از پشمالوهای بزرگ شناکنان آمد نزدیک خروس و گفت: «نمی‌شناسی؟ ما خرس‌های بی محل هستیم!»



خروس با تعجب گفت: «چـ چـ چطور مُم ممکنه خرس باشید؟ مثل من بی محل باشید؟! یعنی شما هم مثل من هی قوقولی قوقو می کنید؟ آدم های خوش خواب را صبح و شب بیدار و بی خواب می کنید؟»



سفید قول داد زودتر برگردد به شهر و به بچه ها یاد بدهد، وقتی بزرگ شدند هوا را هی سیاه و دودی نکنند، خانه ی خرس ها را از گرما شلپ شلپ آب نکنند. برای این کار می خواست حرف هایش را در مجله رشد نوآموز چاپ کند تا شما هم بتوانید بخوانید!



راستی! اگر جای خروس بی محل بودید، با زبان قوقولی چی می گفتید به بچه ها؟

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

خرس بزرگ پشمالو هوهوو خندید و گفت: «نکند تویی که هی آدم ها را از خواب می پرانی، آن ها هم شب و روز با قوطی های رنگی رنگی این ور و اون ور می روند، قان قان می کنند، بوق می زنند، دود می کنند، هوا را گرم و گرم تر می کنند، محله های یخی ما را شلپ شلپ آب می کنند!»

خرس کوچولویی که پشت مامانش سوار شده بود، کمی آب یخ به کله ی خروس پاشید و گفت: «هان! بگو ببینم، بی محل راستکی تویی یا ما؟!»

خروس که با دیدن خرس های آواره و بی محل، متفاریخ زده اش از تعجب باز مانده بود و تیک تیک تیک می لرزید، از سرمای زیاد سوسولی سوسو کرد و به پشمالوهای